

از خاک تا جلال

درس ۱۸: ایلیا

دکتر آر. سی. اسپرول

در این جلسه، بخش چهار "از خاک تا جلال" رو شروع می‌کنیم و حالا به ظهور انبیای مهم عهدعتیق توجه می‌کنیم. برای این کار، می‌خوام چند دقیقه در این قرن‌ها جلو برم و به پایان گزارش عهدعتیق بپردازم، چون می‌دونیم عهدعتیق، واقعاً پُر از سخنان نبوتی و الهاماتی هست که به رویدادهای آینده اشاره می‌کنه. اما حالا می‌خوام توجه شما رو به آخرین نبوتی که در عهدعتیق گزارش شده جلب کنم، که در آخرین کتاب عهدعتیق، کتاب ملاکی یافت میشه؛ در باب آخر از آخرین کتاب، ملاکی باب چهار.

در آیه‌ی چهار از باب چهار این کلمات رو می‌خونیم: "تورات بنده‌ی من موسی را که آن را با فرایض و احکام به جهت تمامی اسرائیل در حوریب امر فرمودم بیاد آورید. اینک من ایلیای نبی را قبل از رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند نزد شما خواهم فرستاد. و او دل پدران را به سوی پسران و دل پسران را به سوی پدران خواهد برگردانید، مبادا بیایم و زمین را به لعنت بزنم."

آخرین نبوت عهدعتیق، نبوت درباره‌ی روز آمدن خداونده، و محتوای این نبوت، اینه که قبل از اومدن خداوند، خدا، نبی خودش ایلیا رو می‌فرسته. حالا به نظرم مهمه که حتی در این زمان، در آداب و رسوم یهودیت مدرن، در برگزاری فسح، وقتی میز چیده میشه، همیشه یک صندلی خالی سر میز هست.

هیچ کس نباید در طول عید فسح روی این صندلی بشینه، چون این صندلی برای ایلیاست، چون یهودیت مدرن معتقد نیست که مسیحا اومده. اونها هنوز منتظر مسیحا هستند و معتقد نیستند که این نبوت انجام شده.

ولی گزارش عهدجدید، با ظهور یک شخصیت خیلی متفاوت، یعنی یحیی تعمید دهنده شروع میشه؛ بعضی حتی اون رو عجیب و غریب می‌دونند. جایکه صدای نبوت به مدت چهارصد سال در اسرائیل ساکت شده، ناگهان از بیابان، محل ملاقات سنتی بین خدا و نبی او، این شخصیت عجیب میاد که ردا پوشیده و به دنبال همه‌ی اهداف و مقاصد، مثل نبی عهدعتیق، ایلیا.

و یحیی تعمید دهنده، حیرت و علاقه‌ی زیادی ایجاد می‌کنه که رهبران مذهبی از اورشلیم میان و از او بازجویی می‌کنند و می‌پرسند که کیه و چی کار می‌کنه. و مستقیماً به او میگن: "آیا ایلیا هستی؟" و او میگه: "نه، نیستم." اما بعداً، خداوند ما، یحیی تعمید دهنده رو به طور رازآلودی تجلی ایلیا معرفی می‌کنه، اونجا که عیسی در اشاره به یحیی گفت: "و اگر خواهید قبول کنید، همان است الیاس که باید بیاید." و بعد در کتاب مقدس به ما گفتند یحیی تعمید دهنده با روح و قدرت ایلیا میاد، و او رو "ایلیا ردیویوس" خطاب کردند؛ یعنی احیای خدمت ایلیا.

خُب، چرا همه‌ی این چیزهای مهم با ایلیا در ارتباطه؟ خُب، به نظرم دلایل متعددی داره، دلیلی که اهمیت کمی نداره، اینه که در گزارش عهدعتیق، زندگی و خدمت ایلیا رو به یاد میاریم، ایلیا نمی‌میره. ایلیا به آسمان میره. همه‌ی ما با فیلم معروف ارابه‌های آتش آشناییم، که عنوانش رو از گزارش صعود ایلیا می‌گیره، وقتی در پایان عمرش، با شاگردش ایسح ایستاده بود، در آسمان ارابه‌های آتش رو دیدند و ایسح فریاد زد: "پدرم، پدرم، ارابه‌های خدا!"

و ایلیا در گردباد، بالا برده شد و در چیزی که احتمالاً نماد تخت داوری متحرک خدا بود، به آسمان رفت. اما چون نمرُد، انتظار می‌رفت در یک زمانی در آینده‌ی دور، قاصد مسیحی آینده بشه و این نقش به یحیی تعمید دهنده داده شد.

همچنین مهمه که در عهدجدید، وقتی عیسی در کوه تبدیل هیئت هست، وقتی ابر میاد و او رو می‌پوشونه، شاگردان، تبدیل او رو می‌بینند و نظاره می‌کنند! دو مرد ظاهر میشن، مکالمه‌ی عمیقی با عیسی دارند، قبل از اینکه عیسی آخرین سفرش به اورشلیم و صلیب رو شروع کنه؛ دو مردی که در کوه تبدیل هیئت با مسیح ظاهر شدند، موسی و ایلیا هستند.

حالا این چه اهمیتی داره؟ همونطور که موسی به طور واقعی، شریعت عهدعتیق رو تجسم کرد، تجسم برتر نبی عهدعتیق، ایلیای نبی بود. وقتی یهودیان به طور خلاصه درباره‌ی کل عهدعتیق می‌گفتند، گاهی اوقات صرفاً می‌گفتند: "شریعت و انبیا". حالا این می‌تونه گمراه کننده باشه، چون موسی که دهنده‌ی شریعت، در عهدعتیق به عنوان نبی توصیف شده و از بسیاری جهات به عنوان نبی عمل می‌کنه. او سخنگوی خداست.

بین موسی و ایلیا، تجلیات زیادی از انبیای کوچک‌تر هست؛ اما با ظهور ایلیا، انگار سازمان کاملاً جدیدی در صحنه‌ی اسرائیل ظاهر میشه؛ یعنی حداقل به درجه‌ی جدیدی از اهمیت و ارزش ارتقا یافته. وقتی به انبیای کانونی فکر می‌کنیم؛ یعنی کسانی که کتابشون بخشی از کائن عهدعتیقه، مردم، اشعیا، ارمیا، حزقیال و دانیال و غیره رو دوست دارند؛ همه‌ی اینها به دنبال مقدمه‌ی پیشگامانه‌ی این سازمان، توسط ایلیای نبی میاد؛ و وقتی ایلیا در صحنه ظاهر میشه، این مهمه.

او توسط خدا به پادشاهی شمالی فرستاده شد، به پادشاهی اسرائیل، شاید در بدترین زمان، در طول سلطنت آخاب و ایزابل. حالا قبل از اینکه بیشتر درباره‌ی ایلیا بگم، اجازه بدید یک لحظه درباره‌ی بعضی از عملکردهای انبیای عهدعتیق صحبت کنم. غالباً مسیحیان به انبیای عهدعتیق نگاه میکنن و اونها رو چیزی بیش از فالگیر نمی‌دونند، یا کسانی که درباره‌ی آینده نبوت می‌کنند؛ یعنی عملکرد اولیه‌ی نبی عهدعتیق رو به عنوان یک پیشگو می‌بینیم یا تمایل داریم که ببینیم؛ یعنی کسی که درباره‌ی آینده پیشگویی می‌کنه.

حالا قطعاً انبیا این کار رو می‌کنند و من نمی‌خوام اهمیت زیاد این ماموریت و عملکرد نبوت پیشگویانه‌ی عهدعتیق رو کوچک یا بی ارزش بشمارم، اما میگم اگه بخوایم میزانی رو برای پیشگویی‌های آینده در نظر بگیریم، این در مأموریت اونها در جایگاه ثانوی قرار می‌گیره.

تکلیف اولیه‌ی اونها، اولین کاری که خدا بهشون میده، اینه که درباره‌ی آینده بگن. نبی عهدعتیق، ایده‌ی بیان اون رو اینطور آغاز کرد. انبیا، تنها، مورد نفرت، مورد وحشیگری و جفا بودند؛ در بسیاری از موارد به قتل رسیدند؛ افرادی که به طور منحصر به فرد، توسط خدا دعوت شده و عطیه گرفته بودند تا ماموریت خاصی رو برعهده بگیرند که وجدان قوم خدا باشند.

بعضی، کار نبی اسرائیل رو با اصطلاحات قانونی توصیف کردند. یادتون باشه این ملت به لحاظ پیمان و عهد، توسط خدا خلق شده بودند، عهدی که قید و شرطها یا شریعت و تحریمات یا کیفرهایی داشت که در صورت تخطی از قید و شرطهای این پیمان تحمیل میشد.

وقتی اسرائیل، عهدی رو که با خدا بسته بود، شکست، اونها به شریعت خدا بی حرمتی کردند. خدا وکلای پیگیری کننده‌اش رو به این ملت فرستاد. پس یکی از نقش‌هایی که توسط نبی عهدعتیق اجرا شد، این بود که نماینده‌ی الهی خدا برای پیگیری باشه. او در برابر قومش، به خاطر شکستن شرایط توافقشون، اقامه‌ی دعوی می‌کرد، و کسانی که احضاریه‌ی رسمی به اسرائیل می‌دادند، انبیا بودند. پس می‌تونید تصور کنید که اونها چقدر در عهدعتیق معروف بودند.

پس با بیان این مطالب کلی درباره‌ی انبیا، بیایید به بعضی از تصورات اجمالی که در کتاب مقدس درباره‌ی زندگی ایلیا می‌بینیم، نگاهی بندازیم. ایلیا توسط اخاب به عنوان "مشکل ساز اسرائیل" توصیف شده. وقتی شرارت‌های اخاب خیلی زیاد شد، ایلیا دعا کرد که خدا عمل کنه، و در میان شرارت اخاب، خدا در نتیجه‌ی دعای ایلیا، اسرائیل رو با خشکسالی که محصولاتشون رو نابود می‌کنه و سه سال طول می‌کشه، لعنت کرد. و اخاب می‌دونه که ایلیا پشتِ همه‌ی داوری‌هایی هست که الان پادشاه دریافت می‌کنه.

پس در عهدعتیق درباره‌ی مواجهه‌ی نهایی پیروان اخاب و پیروان ایلیا می‌خونیم، در مسابقه‌ای که در کوه کرمل اتفاق می‌فته و این در باب هجدهم از اول پادشاهان برای ما گزارش شده. آیه‌ی هفده میگه: "و چون اخاب ایلیا را دید، اخاب وی را گفت: «آیا تو هستی که اسرائیل را مضطرب می‌سازی؟» او گفت: ایلیا پاسخ داد: «من اسرائیل را مضطرب نمی‌سازم، بلکه تو و خاندان پدرت، چونکه اوامر خداوند را ترک کردید و تو پیروی بعلم را نمودی.

پس الان بفرست و تمام اسرائیل را نزد من بر کوه کرمل جمع کن و انبیای بعل را نیز چهارصد و پنجاه نفر، و انبیای اشیریم را چهارصد نفر که بر سفره ایزابل می‌خورند.» می‌بینید اینجا چه خبره؛ حالا ایزابل همه‌ی این انبیا و کاهنان مذاهب بت‌پرستان رو وارد کرده؟ حالا ۸۵۰ نفر از اونها در مجتمع کاخ هستند و ایلیا پادشاه رو به چالش

می‌کشد. او گفت: "برید و همه‌ی انبیا و رهبران مذهبی تون رو از آیین بعل و عشتاروت جمع کنید و اینجا بیارید و ما مشاجره می‌کنیم."

"پس اخاب نزد جمیع بنی اسرائیل فرستاده، انبیا را بر کوه کرم‌ل جمع کرد. و ایلیا به تمامی قوم نزدیک آمده، گفت: «تا به کی در میان دو فرقه می‌لنگید؟ اگر یهوه خداست، او را پیروی نمایید! و اگر بعل است، وی را پیروی نمایید!» بعد بعضی افراد نزد ایلیا اومده و گفتند: "ایلیا، ول کن." "من در زندگی هرگز درباره‌ی مذهب و سیاست بحث نمی‌کنم، چون این نوع مسائل معمولاً جدایی میارند. این بخشی از گزارش نیست، اما باید اتفاق می‌افتاد، چون هر بار که حقیقت خدا در خطر، این اتفاق می‌افته. و ایلیا تا حد ممکن به طور مختصر این رو بیان می‌کنه. او قوم اسرائیل رو جمع کرد و گفت: "«تا به کی درنگ می‌کنید یا درمیان دو فرقه می‌لنگید؟

اگر یهوه خداست، او را پیروی نمایید! و اگر بعل است، وی را پیروی نمایید!» اما یادتون باشه که قبلاً گفتم چیزی که ملت اسرائیل رو نابود می‌کنه، تلفیق‌گرایی هست؛ ترکیب، ادغام، مخلوط کردن عناصر دینداری حقیقی با عناصر مذهب بت‌پرست‌ها.

حقیقت خدا، دنیوی و بت‌پرستانه میشد و بعد حقیقت خدا تیره و تار میشد و حالا تمایز قانون عهد خدا در نظر قوم گیج‌کننده میشد. و ایلیا گفت: "تصمیم‌تون رو بگیرید. سعی نکنید طرفدار هر دو باشید. بین دو چیز قرار نگیرید.

اگه می‌خواید از خدا پیروی کنید، پس از خدا پیروی کنید، و این یعنی باید از پیروی بعل و عشتاروت دست بکشید؛ و اگه می‌خواید شاگردان بعل باشید، پس شاگردان بعل باشید و سعی نکنید با پاشیدن اندکی از مذهب کتاب مقدسی بر روی اون، تبرئه‌اش کنید."

پس ایلیا این چالش رو به قوم میداد. "اما قوم در جواب او هیچ نگفتند. پس ایلیا به قوم گفت: من تنها نبی یهوه باقی مانده‌ام و انبیای بعل چهارصد و پنجاه نفرند. پس به ما دو گاو بدهند و یک گاو به جهت خود انتخاب کرده، و آن را قطعه قطعه نموده، آن را بر هیزم بگذارند و آتش نهند و من گاو دیگر را حاضر ساخته، بر هیزم می‌گذارم و آتش نمی‌نهم. و شما اسم خدای خود را بخوانید و من نام یهوه را خواهم خواند و آن خدایی که به آتش جواب دهد، او خدا باشد.»

و تمامی قوم در جواب گفتند: «نیکو گفتی.» بعد این گزارش رو درباره‌ی این می‌خونیم که چطور انبیای بعل، گاو نر شون رو برداشته و آماده کردند، و می‌خونیم: "نام بعل را از صبح تا ظهر خوانده، می‌گفتند: «ای بعل ما را جواب بده.» لیکن هیچ صدا یا جوابی نبود و ایشان بر مذبحی که ساخته بودند، جست و خیز می‌نمودند. و به وقت ظهر، ایلیا ایشان را مسخره نموده، گفت: «به آواز بلند بخوانید زیرا که او خداست! شاید متفکر است یا به خلوت رفته، یا

در سفر می‌باشد، یا شاید که در خواب است و باید او را بیدار کرد!» و ایشان به آواز بلند می‌خواندند و موافق عادت خود خویشتن را به تیغ‌ها و نیزه‌ها مجروح می‌ساختند به حدی که خون بر ایشان جاری میشد.

شما درباره‌ی اشتیاق زیاد مذهبی صحبت می‌کنید؛ این افراد اساساً مذهبی هستند. نسبت به مذهبشون بسیار متعهد و سرسپرده‌اند که خودشون رو مجروح می‌کنن، جسمشون رو پاره می‌کنند، به هر طرف می‌پزند و می‌جهند، ساعت‌ها دعا می‌کنند، اما هر چی دعا می‌کنند، هر چی خدایشون رو صدا می‌کنند، هیچ جوابی نیست.

"و بعد از گذشتن ظهر تا وقت گذراندن هدیه عصری ایشان نبوت می‌کردند لیکن نه آوازی بود و نه کسیکه جواب دهد یا توجه نماید. آنگاه ایلیا به تمامی قوم گفت: «نزد من بیایید.» و تمامی قوم نزد وی آمدند و مذبح یهوه را که خراب شده بود، تعمیر نمود. و ایلیا موافق شماره‌ی اسباط بنی یعقوب که کلام خداوند بر وی نازل شده، گفته بود که نام تو اسرائیل خواهد بود، دوازده سنگ گرفت. و به آن سنگ‌ها مذبحی به نام یهوه بنا کرد؛ و این به نام کشوری هست که در اون صحبت می‌کنه.

"گرداگرد مذبح خندقی که گنجایش دو پیمانۀ بزر داشت، ساخت. و هیزم را ترتیب داد و گاو را قطعه قطعه نموده، آن را بر هیزم گذاشت. پس گفت: «چهار خم از آب پر کرده، آن را بر قربانی سوختنی و هیزم بریزید.» پس گفت: «بار دیگر بکنید،» و گفت: «بار سوم بکنید.» و بار سوم کردند. و آب گرداگرد مذبح جاری شد و خندق نیز از آب پر گشت.

و در وقت گذراندن هدیه عصری، ایلیای نبی نزدیک آمده، گفت: «ای یهوه، خدای ابراهیم و اسحاق و اسرائیل، امروز معلوم بشود که تو در اسرائیل خدا هستی!» او در حضور قومی این رو میگه که نواده‌ها بودند و با وفاداری عهدی سوگند خورده بودند از خداوند خدای ابراهیم، اسحاق پیروی کنند، در اینجا خدای یعقوب نیست، بلکه خدای اسرائیله. " امروز معلوم بشود که تو در اسرائیل خدا هستی و من بنده‌ی تو هستم و تمام این کارها را به فرمان تو کرده‌ام. مرا اجابت فرما ای خداوند! مرا اجابت فرما تا این قوم بدانند که تو یهوه خدا هستی و اینکه دل ایشان را باز پس گردانیدی."

آنگاه آتش یهوه افتاده، قربانی سوختنی و هیزم و سنگ‌ها و خاک را بلعید و آب را که در خندق بود، لیسید. و تمامی قوم چون این را دیدند به روی خود افتاده، گفتند: «یهوه، او خداست! یهوه او خداست!»

حالا به نظرتون چه اتفاقی افتاد؟ بعضی از اون‌ها بلند شدند و به ایلیا گفتند: "آه ایلیا، این نمایش باشکوه‌ی از حقیقت خدا بود، اما امیدوارم برات مهم نباشه که من در عضویت کلیسای بلع بمونم، چون می‌خوام اینجا تأثیر بذارم و پل‌هایی بین این قوم گمراه بسازم."

حالا این لحظه فرارسید، نه اینکه به خاطر تفاوت‌های کم از هم جدا بشید؛ منظورم این نیست؛ بلکه اینجا حقیقت مرکزی خدا در خطر بود، و این چیزیه که ایلیا با قدرت خدا انجام داد. معجزات، زندگیش رو احاطه کرد. او یک نفر رو از مردگان برخیزانید. اومد و در یک موقعیت دیگه با اخاب روبرو شد. ما به زمانی فکر می‌کنیم که اخاب، تاکستان نابوت رو برای خودش ضبط کرد و دوباره، ایلیا اومد و اون رو توبیخ کرد و به خاطر بی‌عدالتی نصیحت کرد، چون اتفاقی که الان در اسرائیل افتاد، این بود که قوم از خدا و شریعت خدا رویگردان شدند.

آیا این چیزی نیست که یحیی تعمید دهنده انجام داد، وقتی اومد و اول از همه، قوم رو به توبه و مذهب حقیقی دعوت کرد؟ "توبه کنید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است." این پیغام یحیی تعمید دهنده بود. و بعد چی کار کرد؟ انگشتش رو در مقابل پادشاه می‌گیره و به خاطر رفتار غیرالهی، پادشاه رو توبیخ می‌کنه.

حالا این مهمه، چون امروزه، گاهی اوقات به ما گفته میشه هرگز کار کلیسا این نیست که درباره‌ی اعمال بت‌پرستانه‌ی جامعه یا دنیای بی‌خدا نظر بده. اگرچه امروزه، کلیسا خوانده نشده که دولت حاکم باشه، کلیسا در هر نسلی خوانده شده که وقتی حکومت، ناعادل میشه، انتقاد نبوتی رو به کار ببره.

اما به همین دلیل ایلیا مورد حمله بود، پیوسته مورد نفرت و خشم ایزابل و اخاب بود، تا اینکه داوری خدا بر خانه‌ی اخاب نازل شد و همونطور که نبوت کرده بود، وقتی اینها گشته شدند، خونشون توسط سگ‌های خیابان لیسیده شد. کل داستان ایلیا رو بخونید. این نمایش غنی و توضیح چیزیه هست که معمولاً در زندگی هر نبی دینداری در عهدعتیق دیده میشه، چون پیغام ایلیا باید امروز و در هر نسلی شنیده بشه.